

بررسی تطبیقی واژه امام

در آیه ابتلا*

یوسف توره**

چکیده

آیه ۱۲۴ سوره بقره از چند منظر قابل تأمل است: ۱. آیه ابتلا در روایات فریقین؛ ۲. مراد از کلمات مطرح شده در آیه؛ ۳. مقصود از امام در آیه؛ ۴. مراد از عهد در آیه؛ ۵. مراد از ظالم در آیه؛ ۶. نکات اعتقادی موجود در آیه و چند بحث جانبی دیگر. این مقاله به بحث امامت با روش تطبیقی تمرکز دارد و به این نتیجه می‌رسد که مراد از مقام امامت در این آیه هدایت تکوینی به معنای ایصال به مطلوب است.

پرتال جامع علوم انسانی

واژه‌های کلیدی: امام، ابتلا، تفسیر تطبیقی.

تاریخ تأیید: ۸۷/۰۲/۲۸

* تاریخ دریافت: ۸۷/۰۲/۰۲

** دانش‌پژوه دکتری تفسیر تطبیقی، مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره) قم.

«وإذ ابتلي إبراهيم ربه بكلمات فأتمهن قال إني جاعلك للناس إماماً قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين»^۱

مراد از آیه ابتلا آیه ۱۲۴ سوره بقره است. این آیه از چند جهت قابل بررسی است: ۱. آیه ابتلا در روایات فریقین؛ ۲. مراد از کلمات در آیه؛ ۳. مقصود از امام در آیه؛ ۴. مراد از عهد در آیه؛ ۵. مراد از ظالم در آیه؛ ۶. نکات اعتقادی موجود در آیه. ما در این مقاله فقط به بحث امامت پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که مراد از مقام امامت در این آیه هدایت تکوینی به معنای ایصال به مطلوب است. همه مطالب این مقاله به صورت تطبیقی مورد بحث قرار گرفته است

الف) دیدگاه‌های علمای اهل سنت در مورد امامت ابراهیم علیه السلام

مفسران اهل سنت در مورد امامت ابراهیم علیه السلام نظریاتی مختلف ارائه داده‌اند که ما آنها را در چهار دسته تقسیم‌بندی کرده‌ایم:

دیدگاه اول: مراد از امامت، نبوت است.

در این گروه افراد مانند فخر رازی، آلوسی و رشید رضا را می‌توان نام برد. فخر در ذیل این بخش از آیه می‌نویسد:

اهل تحقیق می‌گویند اینجا مراد از امام نبی است و چند وجه بر آن دلالت دارد: یکی اینکه، «للتاس اماماً» دلالت بر این می‌کند که او را امام همه مردم ساخت و کسی که چنین باشد، باید از سوی خداوند رسولی مستقل باشد، زیرا اگر او تابع رسول دیگری باشد مأموم او خواهد بود نه امام او. در حالی که آیه اطلاق دارد که خداوند او را امام جمیع مردم قرار داده است. دوم اینکه لفظ دلالت می‌کند که او امام در هر چیزی است، و آنکه چنین باشد باید نبی باشد. سوم اینکه پیامبران امان‌اند و از این حیث پیروی از آنها بر مردم واجب است، چنان که خدای تعالی می‌گوید «وجعلناهم أئمة يهدون بامرنا». چون پیامبران در برترین پایگاه امامت قرار دارند، در اینجا باید مقصود از امام را نبی بدانیم.^۲

آلوسی هم در این مسئله تقریباً با فخر هم نظر شده و می‌نویسد:

در اینجا مراد از امام نبی است که به او اقتدا می‌شود و این امامت به نظر ما ابدی است. ظاهر آیه این است که ابتلائات قبل از نبوت بوده، چون خداوند انجام این کلمات را سبب امام شدن ابراهیم قرار داده است. و گفته شده این امتحانات بعد از نبوت بوده، چون مقتضای این ابتلائات وحی گرفتن است. بعضی جواب داده‌اند که وحی مستلزم نبوت نیست. البته شما می‌دانید ذبح ولد، هجرت و به آتش انداخته شدن، اگر جزو

کلمات باشد، مسئله با مشکل مواجه می‌شود، چون این امور حتماً بعد از نبوت اتفاق افتاده است. همچنین است ختنه که بنابر روایات ایشان هنگام اجرای این امر ۱۶۰ سال داشت. فخررازی از قاضی نقل می‌کند که اگر بعضی از امتحانات بعد از نبوت باشد، مراد از «فاتمهن» این است که خداوند می‌دانست وی بعد از نبوت از عهده این امتحانات برخواهد آمد، لذا به او اعطای مقام نبوت کرد. البته مخفی نماند که «فاه» اجازه نمی‌دهد که ما «اتمهن» را به این معنا که قاضی گفته حمل کنیم.^۲

صاحب المنار هم با این گروه هم نظر شده و می‌گوید:

سیاق آیه به این صورت آمده تا روشن شود که این مقام محض فضل الهی است و اتمام کلمات باعث کسب آن نشده است. مقصود از امامت در اینجا رسالت است که با کسب کاسب به دست نیاید. در کلام هم هیچ دلیلی وجود ندارد که ابتلا قبل از نبوت بوده است. فائده امتحان این بوده که اولاً ابراهیم نفس خود را بشناسد و ثانیاً روشن شود که ابراهیم علیه السلام سزاوار این مقام الهی است.^۳

دیدگاه دوم: مراد از امامت، امامت بر انبیا و اهل ایمان بعد از خود اوست.

مفسران همانند طبری، بیضاوی، ابی‌السعود و مراغی قائل به این قول هستند. طبری در

ذیل این بخش از آیه می‌نویسد:

مقصود از «انی جاعلك للناس اماماً»^۴ این است که تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم تا به تو اقتدا کنند و اهل ایمان بعد از تو هم به سنت تو اقتدا نمایند و از هدایت تو تبعیت کنند.^۵

بیضاوی به صورت خلاصه متعرض این مطلب شده و می‌نویسد:

امام اسمی کسی است که به او اقتدا می‌شود و امامت ابراهیم علیه السلام عمومی و ابدی بوده است؛ چون بعد از او هر پیامبری مبعوث شد از ذریه او و مأمور به اتباع از او بود.^۶

ابی‌السعود هم با اندکی تفاوت سخن بیضاوی را عیناً تکرار کرده است و می‌نویسد:

امام اسمی کسی است که به او اقتدا می‌کنند و هر نبی امام امت خود است. امامت ابراهیم علیه السلام عمومی و ابدی بود؛ چون بعد از او هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر اینکه از ذریه او و مأمور به اتباع از دین او بود.^۷

مراغی هم با این گروه هم نظر شده و می‌گوید:

«انی جاعلك للناس اماماً» یعنی اینکه تو را برای مردم رسولی قرار دادم که به تو اقتدا بکنند و تابع هدایت تو تا روز قیامت بشوند. ابراهیم علیه السلام هم مردم را به حنفیه سمحه که ایمان به خداوند و برائت از شرک بود دعوت نمود. این دعوت همیشه در ذریه او جاری بود و دین توحید هیچ وقت از آنها منقطع نشد، لذا خداوند اسلام را ملت ابراهیم نامید.^۸

دیدگاه سوم: مراد از امامت الگو بودن است.

برخی از مفسران سخن خود را بسیار کلی‌تر مطرح کرده‌اند و امام را به معنای الگو بودن و پیشوایی تفسیر کرده‌اند و وارد جزئیات نشده‌اند. قرطبی و سیدقطب را می‌توان در این گروه برشمرد.

قرطبی در ذیل این بخش می‌نویسد:

امام به معنای قدوه است برای نخ بنا و «راه» نیز امام گفته می‌شود، چون به واسطه آن به مقصد می‌رسیم. مراد در آیه این است که تو را برای مردم امام قرار دادیم تا در این خصال از تو پیروی کنند و صالحان تابع تو شوند.^{۱۰}

سیدقطب هم در این باره می‌نویسد:

ابراهیم از امتحانات به مقام «وفی» رسید که قرآن می‌گوید: «**ابراهیم الذی وفی**» و این مقام بزرگی است که ابراهیم به آن رسید و بعد از این مستحق این بشارت شد که خداوند فرمود «**انی جاعلك للناس اماماً**»؛ امامی که مردم را به سوی خداوند و خیرات هدایت کند.^{۱۱}

دیدگاه چهارم: مراد از امامت رسالت است.

در بین مفسران اهل سنت فقط یک نفر یافته شد که قائل است ابراهیم علیه السلام هنگام نزول این آیه نبی بود و با این آیه به مقام رسالت برگزیده شد. وی سعید حوی است که در ذیل این آیه می‌نویسد:

ظاهر این است که اتمام کلمات از طریق ابراهیم علیه السلام سبب اعطای امامت است. گویا ایشان نبی بودند و با اتمام کلمات به عنوان مکافات منصب رسالت به وی داده شد. قیام کامل به امر خداوند است که باعث داده شدن منصب امامت در دین خدا می‌شود.^{۱۲}

ب) نقد و بررسی دیدگاه‌های علمای اهل سنت نقد دیدگاه اول

صاحبان این دیدگاه مراد از امامت را نبوت می‌دانند. این دیدگاه با مشکلاتی مواجه است که ما برخی از آنها را متذکر می‌شویم:

یکی از اشکالات وارد به این قول که اکثر مفسران شیعه آن را مطرح کرده‌اند این است که کلمه «**جاعل**» اسم فاعل است و به قانون ادبیات عربی، اسم فاعل اگر به معنای ماضی باشد عمل نمی‌کند و اگر به معنای حال یا استقبال باشد عمل می‌کند و در اینجا «**ماماً**» مفعول دوم است. و معنای آیه چنین است که من تو را امام مردم می‌کنم. خداوند در اینجا منصب

امامت را از طریق وحی به ابراهیم علیه السلام اعطا می‌کند. اگر ابراهیم قبل از رسیدن به امامت نبی نبوده، چگونه وحی می‌گرفته است؟^{۱۳}

اشکال دیگر این نظریه این است: اکثر امتحاناتی که برای ابراهیم علیه السلام در قرآن ذکر شده در ایام نبوتش بوده است. بارزترین آنها نیز ذبح فرزند بود که قرآن از آن به عنوان بلای مبین یاد می‌کند. پس وی در ایام پیری به این مقام دست یافته است. در حالی که اگر کسی زندگی ابراهیم علیه السلام در قرآن را بررسی کند، به راحتی خواهد فهمید که وی همان اوائل زندگی منصب نبوت را داشته است.^{۱۴} چون ما این مبحث را در بحث کلمات مفصل مطرح کرده‌ایم، در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

اشکال دیگری که باز شاخه‌ای از اشکال دوم است این است که یکی از مدافعان این دیدگاه فخر رازی است که وی دعای ابراهیم را در مورد مکه که فرمود «رب اجعل هذا بلداً آمناً»^{۱۵} نیز جزو کلمات می‌داند. باید گفت ابراهیم این دعا را بعد از ساختن یا تعمیر کعبه با همراهی پسرش اسماعیل انجام داد. آیا امکان دارد که ابراهیم علیه السلام تا آن زمان پیامبر نبوده باشد؟ در حالی که خودش فرموده: «الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسماعيل واسحاق ان ربي لسميع الدعاء»^{۱۶}.

وی برای فرار از این اشکال که برخی یا اکثر امتحانات وی بعد از نبوت بوده می‌گوید:

بر فرض هم این امتحانات بعد از نبوت اتفاق افتاده باشد، ما می‌گوییم چون خدا قبلاً می‌دانسته ابراهیم بعد از نبوت نیز از عهده امتحانات بر می‌آید، لذا از اول هنگام اعطای مقام نبوت تعبیر به «فاتمه‌ن» کرده است.^{۱۷}

سخن وی چندان خلاف ظاهر بوده که آلوسی با اینکه با وی در مورد این دیدگاه هم‌نظر است، نتوانسته این توجیه را بپذیرد. وی در این مورد می‌گوید: «حرف فاء در «فاتمه‌ن» اجازه نمی‌دهد که آیه را به این معنا حمل کنیم»^{۱۸}

پس امامت را به نبوت تفسیر کردن، با در نظر گرفتن اشکالات مطرح شده توجیه‌پذیر نخواهد بود.

نقد دیدگاه دوم

قائلان این دیدگاه مراد از امامت را امامت بر انبیا و امت‌های آینده دانسته‌اند. اولاً باید بگوییم این دیدگاه بهتر از دیدگاه قبلی است، چون لاقلاً برای ابراهیم علیه السلام امتیازی نسبت به انبیای دیگر در نظر گرفته است. در حالی که بنابر دیدگاه قبلی، امامت ابراهیم علیه السلام فقط عبارت دیگری از نبوتش بود. با این حال، این دیدگاه نیز با چند اشکال مواجه است که ما آنها را متذکر می‌شویم.

اولاً، آیه گفته است: من تو را امام مردم قرار دادم، و نگفته: امام انبیا قرار دادم. پس این برداشت خلاف ظاهر است.^{۱۹}

ثانیاً، الگو بودن ابراهیم علیه السلام نسبت به آیندگان از اختصاصات ابراهیم علیه السلام نبوده است. از این لحاظ همه انبیا، چه امام باشند و چه نباشند، برای آیندگان الگو هستند. لذا قرآن فرموده است: «**أولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده**». ^{۲۰} پس در اصول کلی دین، همه انبیا سمت الگو بودن را دارا هستند. البته شایان ذکر است که استاد جوادی نیز از یک بعد دیگر شبیه این اشکال را مطرح کرده است.^{۲۱}

ثالثاً، این تفسیر نمی‌تواند بیانگر حقیقت امامت باشد، بلکه شاید بتواند فقط مبین یکی از آثار آن باشد. به این معنا که هر کسی به مقام امامت رسید یکی از نتایجش این می‌شود که دیگران تابع او باشند. ولی امامت عبارت از تابعیت دیگران نیست. شاید هم بتوان گفت امامت عدت تابعیت است نه خود تابعیت.

رابعاً، بنابراین نظریه، امامت مختص به پیامبران خواهد بود و غیر نبی نمی‌تواند به این مقام برسد. این اختصاص نیاز به دلیل دارد.

خامساً، اگر در معنای امامت، امامت بر انبیا را دخیل بدانیم، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نمی‌تواند امام محسوب بشود، در حالی که او افضل انبیا بوده است. پس این تعریف از امامت نمی‌تواند درست باشد.

نقد دیدگاه سوم

در این دیدگاه امامت به معنای الگو بودن و پیشوایی تفسیر شده است. این تفسیر از امامت کلی است و هیچ امتیازی برای ابراهیم علیه السلام نسبت به انبیای دیگر در نظر نمی‌گیرد. قرطبی می‌گوید:

مراد از امامت این است که تو را برای مردم امام قرار دادم تا در این خصال از تو پیروی کنند و صالحان تابع شما باشند.^{۲۲}

او با این سخن، هیچ مطلب جدیدی را در مورد ابراهیم علیه السلام نگفته است. همه انبیا امامت به این معنا را دارا بودند. پس بنابراین تفسیر، امامت ابراهیم چندان فرقی با نبوت وی نخواهد داشت. استاد جوادی این اشکال ما را به بیانی فنی آورده و می‌نویسد:

این معنا در مورد همه پیامبران محقق بوده است؛ زیرا اگر کسی معصوم بود، قول، فعل و تقریر او حجت است؛ از این رو جامعه انسانی در همه شئون می‌تواند به او اقتدا کند.^{۲۳}

در نتیجه این تفسیر از امامت نیز قابل قبول نیست و تفسیری بسیار سطحی است.

نقد دیدگاه چهارم

صاحب این دیدگاه مراد از امامت را رسالت دانسته است. این دیدگاه از یک حیث بر همه دیدگاههای قبلی برتری دارد، چون فقط این دیدگاه است که می‌پذیرد هنگام نزول آیه مورد بحث ابراهیم علیه السلام، نبی بوده است. منتها این دیدگاه با این امتیاز نیز نتوانسته مشکل آیه را حل کند. به نظر می‌رسد این دیدگاه با دو اشکال عمده مواجه است که باید پاسخگوی آنها باشد. اولاً، این برداشت خلاف ظاهر است. چون قرآن نگفته: تو را رسول مردم قرار می‌دهم، بلکه فرموده: تو را امام مردم قرار می‌دهم.

ثانیاً، اگر مراد از رسالت ابلاغ «ما انزل الله» باشد، ابراهیم علیه السلام همان اوائل کار این رسالت را انجام می‌داد. اگر کسی به مبارزات ابراهیم علیه السلام با قوم خویش، با پدرخوانده‌اش آذر و با نمرود و نمرودیان بنگرد، خواهد فهمید که ابراهیم علیه السلام منصب رسالت را داشت. پس چون ایشان مقام رسالت را دارا بود، بعد از این همه امتحانات معنا ندارد در اواخر عمر خداوند دوباره همین مقام را به وی بدهد و او نیز بسیار خوشحال شود و برای ذریه خود نیز همین مقام را بخواهد. در نتیجه این تفسیر از امامت نیز مورد قبول نیست و صلاحیت تفسیر معنای واقعی امامت را دارا نیست.

ج) دیدگاههای علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام

تنوع دیدگاهها در بین علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام نسبت به اهل سنت بیشتر است. در اینجا می‌کوشیم آنها را زیرمجموعه پنج قول بیاوریم. این اقوال عبارت‌اند از:

دیدگاه اول: مراد از امامت رهبری عامه جامعه است.

عده‌ای از مفسران قائل شده‌اند که مراد از امامت ابراهیم علیه السلام رهبری عامه جامعه در ابعاد مختلف زندگی است. آنان این منظور خود را به تعبیرات مختلف بیان کرده‌اند که اگر دقت شود، همه آنها به رهبری عامه جامعه باز می‌گردد.

صاحب **مجمع البیان** در ذیل این بخش از آیه چنین می‌نویسد:

از لفظ امام دو چیز استفاده می‌شود: ۱. کسی که دیگران در افعال و اقوالش او را مقتدای خود قرار می‌دهند. ۲. امام کسی است که به تدبیر سیاست قیام می‌کند و احکام الهی را جاری می‌کند و در مقابل دشمنان از کیان اسلامی دفاع می‌کند. در معنای اول همه انبیا امام هستند، ولی در معنای دوم چنین نیست، چون ممکن است پیامبری مأمور به اجرای این احکام و دفاع از حوزه مسلمانان و مجاهده با کافران نشده باشد. وقتی ابراهیم از عهده امتحانات برآمد، خداوند او را به این مقام مفتخر گردانید و در این حالت مقام نبوت را داشت. از آنجا که اسم فاعل در کلمه امام عمل

کرده و اسم فاعل وقتی می‌تواند عمل کند که دال برحال یا آینده باشد، می‌فهمیم که این مقام را برای حال یا آینده برای ابراهیم علیه السلام قرار دادند.^{۲۴}

مرحوم ابوالفتوح نیز در این مورد می‌نویسد:

اگر کسی بگوید هر پیغمبری امام هم هست، چگونه خداوند به پیامبرش می‌گوید: تو را امام گردانیدم؟ امامت در حق پیغمبر امر به جهاد است که همه پیامبران امام نباشند. از پیامبران امام آن باشد که مأمور به جهاد باشد.^{۲۵}

گرچه وی فقط مسئله جهاد را مطرح کرده است، ولی لازمه سخن او همان سخن مرحوم طبرسی می‌شود، چون برای کسی که تدبیر امور جامعه را عهده‌دار نشود، مسئله جنگ و جهاد مطرح نمی‌گردد. موسوی سبزواری و مغنیه نیز قائل به این دیدگاه هستند.^{۲۶}

دیدگاه دوم: مراد از امامت ابراهیم علیه السلام رهبریت عام و ابدی اوست.

این دسته قائل‌اند که امامت ابراهیم هم در ابعاد مختلف عمومیت داشت و هم شامل همه زمانها و همه انسانها، اعم از انبیا و غیر انبیا، بود. مرحوم ملافتح‌الله کاشانی در این باره می‌نویسد:

امامت حضرت خلیل عام بود و مؤبد، زیرا هیچ پیغمبری بعد از او مبعوث نشد مگر اینکه مأمور بود به اتباع او و لذا حضرت رسول مأمور شد به اینکه «اتبع ملت ابراهیم حنیفاً» و امت مرحومه را نیز امر فرمود به اینکه «ملت ابیکم ابراهیم».^{۲۷}

مرحوم کاشفی سبزواری نیز در این مسئله می‌نویسد:

خداوند به ابراهیم گفت: من تو را برای مردمان پیشوا در دین گردانیدم که همه بندگان بعد از تو به تو اقتدا کنند. لذا خداوند به پیامبر ما فرمود: «اتبع ملت ابراهیم حنیفاً» و امت مرحومه را نیز امر کرد که «ملت ابیکم ابراهیم».^{۲۸}

دیدگاه سوم: مراد از امامت نبوت است.

نویسنده در بین علمای شیعه فقط یک نفر را یافت که قائل است مراد از امامت در اینجا

نبوت است. وی علامه فضل‌الله است که نظریه خود را چنین تبیین می‌کند:

در اینجا مراد از امامت، رسالت در خط فکری و عملی است، به گونه‌ای که امتحان کردن خداوند با کلمات و اینکه ابراهیم این کلمات را در موقع تکلیف به رسالت می‌گیرد، یک حرکت و سیرتدریجی است. ما هیچ دلیلی نداریم که این جعل بعد از نبوت بوده باشد، بلکه هر آنچه اینجا وجود دارد این است که آیه اشاره دارد که در اینجا فقط الهام کلمات رسالی از طرف خداوند و اعلام برای ابراهیم علیه السلام وجود دارد که این کلمات رسالی نمایانگر خط امامت به معنای ولایت نبوی و رهبری رفتاری در حیات ابراهیم است. ما در قرآن هیچ شاهدهی پیدا نمی‌کنیم که امامت در معنای واقعی عام خود متحمل مفهوم مقابل نبوت باشد.

چون وحی‌ای که به نبی نازل می‌شود یا رسالتی که رسول حامل آن می‌گردد، تعبیری از حالت آگاهی پیامبر که مرتبط به ذاتش باشد با مجرد بازگو کردن آیات برای غیر خود او نیست، بلکه این دو، دو معنای متحرک در عملیات هدایت کردن، اقتدا و متابعت است: در درون کلمه امامت اقتدا کردن و متابعت نهفته است. این معنا در آیات ذیل دیده می‌شود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^{۲۹} «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^{۳۰}. صفاتی که برای ائمه در این آیات ذکر شده، همه اوصاف انبیاست، مانند هدایت به امر خداوند، الهام شدن افعال خیر به آنها، اقامه نماز و دادن زکات. همه انبیا اینها را به خاطر یقینشان به آیات الهی و صبرشان در مقابل تهدیدهای دشمنان خدا کسب نمودند. برخی استدلال کرده‌اند که این آیه در اواخر عمر ابراهیم علیه السلام و بعد از ولادت اسماعیل و اسحاق نازل شده، چون وی نمی‌دانست که صاحب ذریه خواهد بود مگر بعد از بشارت ملائکه، و لازمه این مسئله این است که امامتی که برای وی جعل شده غیر از نبوت است. این استدلال نیز صلاحیت دلیل شدن در این موضوع را ندارد، چون امکان دارد انسان برای اولاد آینده خود که امید تولد آنها را دارد، به خاطر اهتمامش به ادامه این خط در ذریه خود در مورد آنها سخن بگوید؛ به ویژه می‌دانیم که ایشان به طور مباشر از ذریه خود سخن نگفت، بلکه برای نسلهای آینده اولاد خود این درخواست را نمود.^{۳۱}

دیدگاه چهارم: مراد از امامت، مفترض الطاعه بودن است.

این دیدگاه را استاد سبحانی مطرح کرده است. وی در تفسیر موضوعی خود، بعد از رد

نظریات دیگران، دیدگاه خود را چنین مطرح می‌کند:

هیچ انسانی (هرچه در نهایت کمال باشد) ولایتی بر هیچ انسانی ندارد، بلکه ولایت از آن خدایی است که به او خلقت داده است و بس. ولی در عین حال خداوند روی مصالحی با اعتماد بر ولایت مطلقه خود، به انسان کاملی که در نشیب و فراز زندگی آزمون خوبی داده است، ولایتی می‌بخشد و او را امام، ولی و سرپرست، مطاع و فرمانده جامعه قرار می‌دهد و انسان به مقتضای کار خود، دارای امر و نهی، تکلیف و دستور به صورت مستقل «واجب الاطاعه» می‌شود.

شکی نیست که چنین مقامی غیر از مقام نبوت و رسالت است که در اخذ وحی و ابلاغ دستورهای خداوند خلاصه می‌گردد، در حالی که اگر به مقام امامت رسید، به مقام دیگر ارتقا می‌یابد و عهده‌دار اداره جامعه و تنظیم امور امت خود می‌گردد.

وی بعد از بیان این مطلب، به شواهدی قرآنی و حدیثی می‌پردازد که ما به طور اختصار شواهد مهمی را که ایشان به آنها استناد کرده است نقل می‌کنیم:

«أُمِّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».^{۳۳}

این آیه می‌رساند که خداوند به آل ابراهیم، علاوه بر کتاب و حکمت که کنایه از نبوت و رسالت است، ملک عظیم داده است. این ملک عظیم جز امامت که ابراهیم آن را برای ذریه خود درخواست کرده و دعای او نیز در مورد فرزندان صالحش پذیرفته شده چیزی دیگری نیست. این ملک عظیم اعطای ولایت الهی است برتنظیم امور و حفظ نظام. در روایات «ملک عظیم» به طاعت مفروض و لازم تفسیر شده است. کلینی به سند صحیح نقل می‌کند که مقصود از «کتاب» نبوت و مقصود از «حکمت» قضا و داوری و مقصود از «ملک عظیم» طاعت لازم است.^{۳۳}

سیوطی نقل می‌کند که معاویه به ابن عباس گفت: فرزندان هاشم خود را به خلافت لایق می‌دانند، همچنان که برای نبوت نیز شایسته دانسته‌اند؛ ولی هرگز این دو مقام در یک خانواده جمع نمی‌شوند. ابن عباس در طی پاسخ گسترده خود چنین گفت: اینکه می‌گویی این دو منصب در یک خانواده جمع نمی‌شود، پس درباره خدا چه می‌گویی که فرمود: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». کتاب رمز نبوت و حکمت سنت است و ملک نیز خلافت و زعامت، و ما هم فرزندان ابراهیم هستیم. سنت خدا درباره ما و دیگران (اولاد اسحاق) یکسان است.^{۳۴}

از مجموعه مطالبی که ذکر کردیم برداشت می‌کنیم که مقصود از امامت سرپرستی و حق اطاعت است که خدا به ابراهیم پس از نبوت و رسالت داده است. ابراهیم نیز از خدا خواست که این امر را در ذریه او باقی بدارد و خدا نیز این دعا را در مورد ذریه دادگر او پذیرفت. از این جهت، خداوند به فرزندان ابراهیم، علاوه بر کتاب و حکمت که رمز نبوت و رسالت است، ملک عظیم داد.^{۳۵}

دیدگاه پنجم: مراد از امامت، هدایت تکوینی به معنای ایصال به مطلوب است.

عده‌ای از مفسران قائل‌اند که مراد از مقام امامت در اینجا هدایت به معنای ایصال به مطلوب است. اکثر انبیا و وظیفه هدایتشان در حد ارائه طریق بود، ولی برخی از آنها به مقام ایصال به مطلوب نیز رسیدند که ابراهیم علیه السلام در آیه مورد بحث در واقع به این مقام دسترسی پیدا کرده است. علامه طباطبایی رحمته الله علیه یکی از کسانی است که به طور جدی از این نظریه دفاع می‌کند. علامه در اول بحث ثابت می‌کند که این مقام بعد از نبوت و رسالت به ابراهیم علیه السلام داده شده و

لذا در اینجا مراد از امامت نمی‌تواند نبوت باشد. برای اثبات این مطلب، وی نکات ذیل را متذکر می‌شود:

اعطای مقام امامت به ابراهیم علیه السلام در اواخر عمر وی اتفاق افتاده است، یعنی هنگامی که ایشان پیر شده بود و اسماعیل و اسحاق متولد شده بودند. شاهد بر این مدعا جمله «*هو من ذریتی*» است. طبق این جمله، او برای فرزندان خود هم این مقام را خواست، در حالی که او تا اواخر عمر، یعنی پیش از آنکه فرشتگان تولد اسماعیل و اسحاق را به او مژده بدهند، اطلاعی از تولد فرزندان نداشت. حتی هنگامی که فرشتگان به او بشارت دادند، ابراهیم سخنی گفت که بوی یأس می‌داد. چنان که خداوند می‌فرماید: «*خبرده به آنها از مهمانان ابراهیم، هنگامی که به او وارد شدند و سلام کردند گفت: ما از شما بیمناکیم. گفتند: مترس ما تو را مژده می‌دهیم به پسرانایی. گفت: آیا به من مژده می‌دهید، در حالی که من پیرشده‌ام؛ پس به چه چیزی مرا مژده می‌دهید؟ گفتند: ما به تو مژده راست دادیم. نباید از نومیدان باشی.*»^{۲۶} همچنین هنگامی که این بشارت به همسرش داده شد او نیز اظهار تعجب کرد: «*وامرأته قائمة فضحکت فبشرناها بإسحاق و من وراء إسحاق یعقوب قالت یا ویلتی أألد وأنا عجوز وهذا بعلى شیخاً إن هذا لشیء عجیب قالوا أتعجبین من أمر الله رحمت الله وبرکاته علیکم أهل البيت إنه حمید مجید.*»^{۲۷} چنان که از این عبارت پیداست، آنها امیدی به فرزند نداشتند. اما اینکه ابراهیم می‌گوید: «*من ذریتی*»، در مقام کلام خدا «*إنی جاعلک*»، گفته کسی است که به وجود فرزند برای خود یقین دارد. پس چطور تصور می‌شود ابراهیم در آن زمان مقام امامت را برای فرزندان خود تقاضا کند، در حالی که هیچ فرزندی ندارد و امیدی هم در کار نیست. خلاصه اینکه مقام امامت در اواخر عمر به وی داده شده است.

از این گذشته، جمله «*إذا ابلی ابراهیم ربه بکلمات فاتهم...*» می‌رساند که خداوند این مقام را بعد از امتحانات به او بخشیده که مهم‌ترین آنها همان دستور قربانی فرزندش اسماعیل بود که خداوند می‌فرماید: «*ان هذا هو البلاء المبین*»^{۲۸} این امتحان نیز حتماً در پیری ابراهیم بوده و دلیل آن نیز آیه «*لله الحمد لله ألدی وهب لی الکبر إسماعیل وإسحاق إن ربی لسمیع الدعاء*»^{۲۹} است.^{۳۰} ایشان بعد از اثبات این مطلب به بازگو کردن مراد از مقام امامت می‌پردازد که ما به طور خلاصه آن را ذکر می‌کنیم.

نخست باید دانست، قرآن هر جا نامی از امامت می‌برد، به دنبال آن متعرض هدایت می‌شود؛ تعرضی که گویی می‌خواهد کلمه مذکور را تفسیر کند. از آن جمله ضمن داستانهای ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «*ووهبنا له إسحاق و یعقوب نافله وکللاً جعلنا صالحین وجعلناهم أئمة یهدون بأمرنا...*»^{۳۱} و نیز می‌فرماید: «*وجعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا*

وكانوا يا ياتنا يوقنون». ^{۴۲} این وصفی که از امامت شده، وصف تعریف است و می‌خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند. از سوی دیگر، همه جا هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست، بلکه به معنای هدایتی است که به امر خداوند صورت می‌گیرد و این امر هم همان است که درباره‌اش فرمود: «لَئِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» ^{۴۳} و نیز فرموده: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةً بِالْبَصَرِ». ^{۴۴}

امراهی که آیه اول آن را ملکوت نیز خوانده، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر با خدای سبحان مواجه می‌شدند؛ خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان و خالی از تغییر. امر همان چیزی است که مراد به کلمه «کن» است و آن غیر از وجود عینی اشیا چیز دیگری نیست. امر در مقابل خلق، یکی از دو وجه هر چیز است. خلق آن وجه هر چیزی است که محکوم به تغییر و تدریج و انطباق به قوانین حرکت و زمان است، ولی امر در همان چیز، محکوم به این احکام نیست.

کوتاه سخن آنکه امام هدایت کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می‌کند. پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد. هدایت او دست خلق گرفتن و به راه رساندن است. هدایت انبیا و رسل و مؤمنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، چنان که می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». ^{۴۵} درباره راهنمایی مؤمن آل فرعون نیز می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» ^{۴۶} و ...

اما چرا «امر» در آیه ۷۳ و ۲۳ سوره سجده را به معنای ارائه طریق نگرفتیم؟ برای اینکه ابراهیم علیه السلام در همه عمر این هدایت را داراست. نکته دیگر اینکه خدای تعالی برای موهبت امامت سببی معرفی کرده و آن عبارت است از صبر و یقین. خداوند فرمود: «لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يوقنون». ^{۴۷} به حکم این جمله، ملاک در رسیدن به مقام امامت صبر در راه خداست. باید دید این یقین چه یقینی است؟ در مورد ابراهیم علیه السلام قرآن می‌فرماید: «وَكُنَّا نَرَى إِبْرَاهِيمَ يَكْفُرُ بِالْمَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». ^{۴۸}

ظاهر این آیه می‌گوید که نشان دادن ملکوت به ابراهیم مقدمه بود برای اینکه نعمت یقین را به او افاضه فرماید. پس معلوم می‌شود یقین هیچ وقت از مشاهده ملکوت جدا نیست، چنان که در آیات دیگر نیز آمده: «كَلَّمَا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»: ^{۴۹} «كَلَّمَا بَلَ رَانَ عَلِيِّ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّمَا لَتَهُمْ عَنِ رَبِّهِمْ يُومِنُونَ كَمَجْجُوبِينَ... كَلَّمَا لَرَنَ كِتَابِ

الابرار لقی علیین وما أدراك ما علیون کتاب مرقوم پیشهده المقرّبون». ^{۵۰}
 از این آیات به دست می‌آید که مقربان با حجاب قلبی محبوب از رب
 خود نیستند. آنها اهل یقین به خدا هستند و هم‌علیون و هم‌جحیم را
 مشاهده می‌کنند.

پس امام کسی است که دارای یقین است و عالم ملکوت بر او
 مکشوف است و ملکوت هم همان عالم امر و باطن این عالم است.
 بنابراین، جمله «بهدون باصرتنا» به طور روشن دلالت می‌کند که هرآنچه
 متعلق به مسئله هدایت است که عبارت از قلوب و اعمال است، امام باطن
 و حقیقت اوست. چون قلبها و اعمال نیز مانند دیگر موجودات دو وجهه
 خلقی و امری را دارا هستند. همه اعمال و حالات قلوب نزد امام آشکار و
 او بر اعمال ناظر است؛ چه اعمال خوب و چه اعمال بد. ^{۵۱}

بحث علامه باز ادامه دارد، ولی همین اندازه برای تبیین نظر وی کفایت می‌کند. از
 مفسران، استاد مکارم، ^{۵۲} بانوی اصفهانی، ^{۵۳} استاد جوادی ^{۵۴} و مرحوم مصطفوی ^{۵۵} نیز با این دیدگاه
 موافق هستند.

د) نقد و بررسی دیدگاه‌های علمای مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)

نقد و بررسی دیدگاه اول

بنا به این نظریه، امام کسی است که حق تدبیر امور جامعه را مطابق با احکام الهی دارد.
 یعنی امام موظف به اجرای احکام الهی در جامعه است. از این حیث هم هر پیامبری امام نبوده
 است و فقط برخی از انبیا این سمت را دارا بوده‌اند.
 امامت را به زعامت سیاسی و اجتماعی تفسیر کردن درست به نظر نمی‌رسد. چون این مقام
 جزو شئون عامه انبیاست و ابراهیم علیه‌السلام قبل از رسیدن به امامت این مقام را به خاطر رسول
 بودنش داشت. قرآن کریم همه انبیا را مطاع معرفی کرده است و می‌گوید: «وما أرسلنا من رسول
 إلا لیطاع یاذن الله». ^{۵۶} به مقتضای این آیه همه انبیا مطاع بودند، اما در بسیاری از اوقات موانع
 خارجی اجازه نمی‌داد که انبیا در رأس جامعه قرار بگیرند. اگر هر یکی از انبیا در شرایط مناسب
 قرار می‌گرفت، حتماً به اجرای احکام الهی می‌پرداخت. در اصل، ابلاغ مقدمه اجراست و قاعدتاً
 هدف انبیا از ابلاغ به مرحله اجرا رسیدن بود. لذا مرحوم علامه نیز زعامت اجتماعی را جزو شئون
 انبیا برشمرده است. ^{۵۷}

استاد جوادی به این دیدگاه اشکال عقلی می‌کنند و می‌فرمایند:

دلیل عقلی ضرورت نبوت در رسالت، که در سخنان معصوم علیه‌السلام نیز
 به آن اشاره شده، این است که اولاً، انسان برای زندگی به اجتماع نیاز

دارد. ثانیاً، بدون قانون جلوگیری از هرج و مرج در جامعه و سازماندهی آن ممکن نیست. ثالثاً، این قانون را خدای سبحان باید وضع کند. رابعاً، وجود نوشتاری قانون و قانون مدون در کتاب مدون مانع هرج و مرج نخواهد بود، خامساً، جلوگیری از ستم و تجاوز تنها با تبیین احکام و تشریح و انذار ممکن نیست. براساس این مقدمات پنج‌گانه و مانند آن، از طرف خداوند، دین کامل تشریح و تبیین و مسئول اجرای آن مشخص می‌گردد. پیامبران مسئول اجرای احکام‌اند، نه صرف مبین احکام و اجرای احکام بدون زعامت سیاسی اجتماعی بر مردم ممکن نیست.^{۵۸}

البته ایشان در ادامه بحث به شواهد قرآنی می‌پردازند که ما برای جلوگیری از اطاله کلام از نقل آنها خودداری می‌کنیم. پس این تفسیر از امامت، از لحاظ عقلی و نقلی قابل قبول نیست.

نقد و بررسی دیدگاه دوم

بنابر این دیدگاه، مراد از امامت ابراهیم علیه السلام امامت بر انبیا و امت‌های آینده است. یعنی او نه تنها امام امت خویش بود، بلکه امام انبیا و امت‌های بعدی نیز بود.

به نظر می‌رسد این تفسیر از امامت نیز نمی‌تواند بیانگر مفهوم واقعی امامت شود. با اینکه در این دیدگاه تلاش شده بین نبوت و امامت ابراهیم علیه السلام فرق گذاشته شود و همچنین سعی شده این فرق بر آیات مبتنی گردد، ولی باز این دیدگاه با اشکالاتی مواجه است:

اولاً، این دیدگاه هم مانند برخی از دیدگاه‌های گذشته، در تعریف امامت دنبال حقیقت مفهوم امامت نرفته، بلکه با برخی از آثارش امامت را تعریف کرده که درست یا لاقلاً کامل به نظر نمی‌رسد. ثانیاً، اگر در تعریف امامت، قید امامت بر انبیا و امت‌های آینده را دخیل بدانیم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام به این معنا نخواهد بود. ثالثاً، اینکه گفته شده همه پیامبران و امت‌های آینده تابع ابراهیم علیه السلام بودند، این مقام مخصوص ایشان نیست. در اصول کلی دین همه انبیای گذشته مورد تبعیت هستند. خداوند در مورد همه آنها فرموده است: «*وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ*».^{۵۹} این پیام مشترک انبیا از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله است. لذا خداوند در مورد پیامبران به رسول گرامی و در واقع به همه بشریت می‌فرماید که: «*أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهِمَ آفَقْتُمْ*».^{۶۰} پس اگر تبعیت انبیا و امت‌های آینده ملاک امامت شود، به جز خاتم انبیا همه پیامبران امام خواهند بود، چون پیام مشترک آنها همیشه مورد تبعیت بوده است. در واقع این تعریف از امامت نه مانع اغیار و نه جامع افراد است.

نقد و بررسی دیدگاه سوم

بنابر این دیدگاه، مراد از امامت در اینجا نبوت است و در واقع با این آیه خداوند نبوت ابراهیم علیه السلام را بیان می‌کند. ما این دیدگاه را در نقد و بررسی اقوال علمای اهل سنت تا حدی مورد نقد قرار داده‌ایم و در اینجا دوباره آن اشکالات را عیناً مطرح نمی‌کنیم.

طهری

یکی از ادله‌های که علما به آن برای اثبات اینکه امامت در ایام پیری به ابراهیم علیه السلام داده شده تمسک جسته‌اند، تعبیر «*هو من ذریتی*» است. گفته‌اند: چون وی برای ذریه خود نیز این مقام را خواسته، پس آن وقت وی ذریه داشته و طبق برخی آیات وی در ایام پیری صاحب فرزند شده است. فضل‌الله در جواب این مسئله می‌گوید:

این مطلب صلاحیت دلیل شدن در این موضوع را ندارد، چون امکان دارد انسان در مورد اولاد آینده خود که امید تولد آنها را دارد سخن بگوید. به ویژه می‌دانیم که ایشان به طور مباشر از ذریه خود سخن نگفت، بلکه برای نسلهای آینده از اولاد خود این درخواست را نمود.^{۶۱}

جواب وی از دو جهت قابل خدشه است. اولاً، اینکه می‌گوید ممکن است کسی به امید فرزندان آینده خود برای آنها دعا کند، سخن درستی است، ولی در مورد ابراهیم علیه السلام نمی‌توان این سخن را گفت. چون از برخی آیات استفاده می‌شود که وی قبل از بشارت ملائکه حتی امیدی هم برای بچه‌دار شدن نداشت. به خاطر همین علامه طباطبایی رحمته بعد از نقل آیات «*قالوا لا توجل إنا نبشرك بغلام عليم قال أبشركمونی علي أن مسني الكبر قيم تبشرون قالوا بشرناك بالحق فلا تكن من القاطنين*»^{۶۲} می‌نویسد:

چنان که از این عبارت پیداست، آنها امیدی به فرزند نداشتند. حال اینکه گفته ابراهیم علیه السلام «*هو من ذریتی*» در مقام کلام خدا «*انی جاعلك*»، گفته کسی است که به وجود فرزند برای خود یقین دارد. چطور تصور می‌شود ابراهیم در آن زمان مقام امامت را برای فرزندان خود تقاضا کند، درحالی که هیچ فرزندی ندارد و امیدی هم در کار نیست.^{۶۳}

نکته دیگر اینکه از ظاهر سخن وی چنین استظهار می‌شود که از جمله «*یهدون بامرنا*» اوامر تشریحی را فهمیده است که این برداشت از واژه «امر» نیز جای تأمل است. چون واژه «امر» در قرآن هم به معنای «دستور تشریحی» و هم به معنای «دستور تکوینی» به کار می‌رود. در آیه «*إِنَّ اللَّهَ يَأْمُر بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ*»^{۶۴} امر به معنای تشریحی و در آیه «*إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ*»^{۶۵} امر به معنای تکوینی به کار رفته است. ظاهراً در آیه مذکور که کلمه امر همراه هدایت ائمه ذکر شده است، مراد امر تکوینی است. استاد جوادی همین معنا را استظهار می‌کند و می‌نویسد:

استظهار معنای خاص از این کلمه مرهون مساعدت سباق و سیاق با قرینه منفصل است. واژه هدایت در قرآن کریم و نیز کلمه امام و امامت همین طور است که گاهی تشریحی و زمانی تکوینی است. اگر در موردی ثابت شد که مقصود از عنوان امامت در آنجا، نبوت، رسالت و بالاخره صرف تشریحی نیست، معلوم می‌شود آن امام با امر تکوینی رهبری باطنها را برعهده دارد؛ چنان که اگر در موردی ثابت شد که مقصود در آنجا

هدایت باطنی است و امر ملکوتی مقصود است، معلوم می‌شود عنوان امامت که در آن مورد مطرح شده از سنخ امامت باطنی و ملکوتی است. طبق تحلیل سیاق و سباق و ملاحظه شواهد متصل و منفصل معلوم شد که مقصود از عنوان امامت در آیه مورد بحث، امامت ملکوتی (ایصال به مطلوب) است به نبوت، رسالت و هدایت تشریحی (ارائه طریق)، زیرا همه این وظایف قبلاً حاصل بوده است، بنابراین چنین امامتی با هدایت تکوینی و با امر ملکوتی مصاحب است.^{۶۶}

شاید بتوان این نکته را نیز به عنوان مؤید مطرح نمود که کلمه امر هر وقت در کنار «ائمه» به کار رفته، مفرد به کار رفته است و این حالت مفرد بودن با امر تکوینی سازگاری بیشتری دارد، چون وقتی خداوند از امر تکوینی خود سخن به میان می‌آورد می‌فرماید: «وما أمرنا إلاً واحده کلمع بالبصر».^{۶۷}

نقد و بررسی دیدگاه چهارم

این دیدگاه نیز با برخی اشکالات مواجه است که ما در ذیل آنها را متذکر می‌شویم: نقد اول این است که این دیدگاه «مفترض الطاعه» بودن را ویژگی اصلی مقام امامت برشمرده و مدعی است که هیچ نبی و رسولی از آن حیث که نبی و رسول است مفترض الطاعه نیست. سپس بین مطاع مستقل و غیر مستقل فرق قائل می‌شود و می‌گوید که مراد در آیه «وما أرسلنا من رسول إلاً ليطاع بإذن الله»^{۶۸} مطاع بودن مستقل نیست و دلیل آن نیز قید «بإذن الله» است، ولی شخصی که به مقام امامت می‌رسد دارای امر و نهی مستقل می‌گردد.^{۶۹}

اول اینکه این تفکیک نیاز به دلیل دارد که این دیدگاه متذکر آن نشده است و صرف ادعا برای اثبات چنین مطلبی کفایت نمی‌کند. دوم اینکه بر فرض صحت این تفکیک بالاخره مطاع مستقل نیز به اذن خداوند مطاع مستقل می‌شود و از این حیث فرقی چندان با یکدیگر ندارند. سوم اینکه می‌گویید مطاع مستقل حق مدیریت جامعه را داراست؛ آیا این سخن بدین معناست که مطاع غیرمستقل حق مدیریت ندارد؟ اگر چنین باشد مطاع بودن چه فایده‌ای خواهد داشت؟ اگر چنین نیست و مطاع غیرمستقل هم حق مدیریت جامعه را دارد، پس چه فرقی بین این دو وجود دارد؟ به نظر می‌رسد مطاع بودن را نمی‌توان از حق مدیریت جدا نمود. اگر رسالت فقط عبارت از وظیفه ابلاغ باشد، رسول را مطاع معرفی کردن معنا نخواهد داشت.

اشکال دیگر اینکه اگر امامت را به «مفترض الطاعه بودن» تعریف کنیم، به نظر می‌رسد تعریف به لوازم است. ما می‌پذیریم که یکی از شئون امامت واجب الطاعه بودن است، ولی خلاصه کردن امامت در این ویژگی درست به نظر نمی‌رسد. چنان که قبلاً نیز گفته شد، این از ویژگی‌های عامه پیامبران است. البته امام نیز این ویژگی را داراست.

استاد جوادی نیز این نظریه را از جهات مختلف مورد خدشه قرار دادند که برخی از اشکالات ایشان را به طور اختصار متذکر می‌شویم:

اول اینکه قابل تصور نیست که خدای سبحان به پیامبری مانند حضرت ابراهیم علیه السلام نبوت و رسالت و کتاب بدهد، اما او را مسئول اجرای حدود و استیفای حقوق تشریح شده نکند. اگر او مسئول اجرا نبود و تنها به تبیین احکام، انذار و تبشیر مکلف بود، دیگر به همه خطرها تن نمی‌داد و دست به تبر نمی‌برد... -

دوم اینکه قرآن کریم روش و آیین ابراهیم علیه السلام را اسوه دیگران معرفی می‌کند. براین اساس حتی اگر آن حضرت در پیروی به زعامت منصوب شده باشد، باید نشانه‌هایی از حکومت و رهبری او را نقل می‌کرد تا به عنوان اسوه عملی مورد تبعیت قرار گیرد؛ حال اینکه هیچ اثری از حکومت ابراهیم در زمان پیروی وی در قرآن نیامده است.

سوم اینکه تفسیر ملک عظیم به امامت درست نیست. زیرا قرآن به اصل **مُلْک** و **مَلِک** چندان اهمیت نداده و از ملوک با عظمت یاد نکرده است تا امامت به آن معنا باشد. **مُلْک** و سلطنت مادی سیمتی دنیایی و قلیل است که خداوند به عنوان آزمون آن را به هر کسی که بخواهد می‌دهد. **«قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ تَوْتَى الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءِ وَتَنْزِعُ الْمَلِكِ مِمَّنْ تَشَاءُ»**.^{۷۰} این ملک همان گونه که به شایستگان همانند حضرت داود می‌رسد؛ **«وَقَتْلَ دَاوُدَ دَاوُدَ وَجَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ وَالْحِكْمَةَ»**،^{۷۱} در اختیار همچون نمرود نیز قرار می‌گیرد: **«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ»**.^{۷۲} چنان که ملک به دو قسم حق و باطل تقسیم می‌شود، امامت هم به دو قسم تقسیم می‌شود. ملک عام همسطح امامت عامه و کلی است، نه امامتی که در آیه مورد بحث مطرح و مخصوص معصومان است. از این گذشته، بر فرض هم تفسیر ملک عظیم به امامت درست باشد، باید همه ذریه معصوم آن حضرت به آن نایل شده باشند؛ زیرا عنوان **«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»** در مقام تحدید و دارای مفهوم و بدین معناست که هر ذریه آن حضرت که ظالم نبود، در معرض امامت خدا قرار می‌گیرد؛ حال آنکه آل ابراهیم به لحاظ برخورداری یا محرومیت از ملک عظیم بر دو قسم‌اند؛ گروهی بدان نرسیدند، مانند حضرت ایوب و یحیی و گروهی دارای ملک عظیم بودند، مانند حضرت یوسف، داود و سلیمان علیهم السلام.

شایان ذکر است که مراد از ملک عظیم در آیه مورد استشهاد، سلطنت و زمامداری مصطلح دنیایی نیست. بلکه مقامی است که اگر کسی بدان نایل شد، اطاعت او بر مردم واجب می‌شود. به همین لحاظ امامان معصوم علیهم السلام حتی آن امامی که در انزواء حصر یا حبس است، دارای ملک عظیم هستند، زیرا همه آنان مقرر ض الطاعه هستند.^{۷۳}

اشکالات استاد جوادی باز ادامه دارد، ولی به همین اندازه اکتفا می‌کنیم. با در نظر گرفتن اشکالات مطرح شده، این تفسیر از امامت را نیز به عنوان تفسیر کامل نمی‌پذیریم.

نقد و بررسی دیدگاه پنجم

این نظریه متقن‌ترین دیدگاهی است که در مورد امامت ارائه شده است. ظاهراً معمار اصلی این نظریه علامه طباطبایی رحمته هستند و دیگران از وی استفاده نموده‌اند. ظاهراً ایشان نیز سرنخه‌های این دیدگاه را از احادیث ائمه گرفته است. وی در همه مراحل این بحث به شکل زیبایی از روش تفسیر قرآن به قرآن استفاده نموده است. وی با ابداع این دیدگاه، در عین حال همه امتیازاتی را که دیدگاه‌های قبلی برای امام برشمرده بودند برای امام قائل شده و توانسته است با کمک آیات امتیازی بالاتر از همه امتیازات شمرده شده را برای امام اثبات کند که آن همان هدایت به معنای ایصال به مطلوب و هادی دلها بودن از طریق تصرف باطنی است.

برخی از اندیشمندان نیز به این دیدگاه اشکالاتی مستقیم یا غیرمستقیم را وارد دانسته‌اند که برخی از آنها به شرح ذیل است:

استاد سبحانی در نقد این نظریه می‌نویسند:

درست است که قرآن پس از جمله «**وجعلنا هم ائمه**» می‌فرماید «**یهدون بامرنا**»، ولی جمله اخیر ناظر به توصیف آنهاست، یعنی اینکه فرمان خدا را به نحو احسن انجام می‌دهند و مرتکب خطا نمی‌شوند؛ نه اینکه آنان با فرمان تکوینی خدا به تزکیه و تصفیه قلوب می‌پردازند. خلاصه آیه درصدد توصیف آنهاست و نه درصدد بیان تعریف امامت.^{۷۴}

در پاسخ باید گفت علامه نیز منکر وصف بودن نیست، اما می‌فرماید اینجا وصف، وصف تعریف است؛ وصفی است که به مثابه تعریف است.^{۷۵}

البته استاد جوادی پاسخ روشن‌تر داده است. ایشان در جواب این اشکال می‌فرمایند: این سخن خلاف ظاهر است؛ زیرا خدای سبحان همان گونه که در معرفی رسولان فرمود: «**رَسُولاً مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ**»^{۷۶} در معرفی ائمه صالح نیز می‌فرماید: «**وجعلنا هم ائمه یهدون بامرنا**». پس «**یهدون بامرنا**» معرف ائمه صالح است؛ نه صرف وصف ساده آنان. یعنی خداوند سبحان سِمَت هدایت را اولاً و دستور راهنمایی جامعه را ثانیاً و فرمان اطاعت از رهبری آنان را به امت اسلامی ثالثاً تبیین کرد؛ زیرا جمله مزبور هرچند ظاهر خیر است، ولی پیام انشاء را همراه دارد؛ به طوری که همگان باید بدانند سِمَت هدایت به جعل خداوند است و امامان مأمور به راهنمایی و امت اسلامی مانند خود امامان مأمور به امتثال‌اند.^{۷۷}

طهرانی

اشکال دیگری که می‌توان به این نظریه داشت این است که ایشان امامت را نتیجه دو صفت یقین و صبر برشمرده است. اینجا ممکن است سؤال شود: آیا انبیای دیگر صفت صبر و یقین نداشتند؟ اگر داشتند چرا به همه آنان این مقام اعطا نشد؟

در جواب می‌توان چنین پاسخ داد که همه انبیا تا حدودی دارای این صفات بودند، اما مراتب صبر و یقین آنها قطعاً یکی نبود. علامه رحمته هم جمله‌ای را در مسئله صبر می‌آورد که ظاهراً می‌خواهد نشان دهد که صبر این گروه با صبر دیگر انبیا فرق داشته است. ایشان بعد از ذکر آیه «لما صبروا وکانوا بآياتنا یوقنون»^{۷۸} می‌نویسند:

روشن می‌شود که ملاک در امامت، صبر آنها در جنب الله بوده، صبری که به طور مطلق مطرح شده و هر آنچه را بنده در بندگی خود به آن مبتلا شده شامل می‌شود.^{۷۹}

پس در اینجا مراد صبری است که با آن می‌توان از عهده همه امتحانات برآمد. در مورد یقین نیز می‌توان همین مطلب را مطرح نمود. پس انبیا که به مقام امامت رسیده‌اند، به مرتبه‌ای عالی از صبر و یقین دست یافته‌اند و یقین آنها به حدی بود که عالم ملکوت بر آنها مکشوف بود: «وکنذک نری ابراهیم ملکوت السماوات والارض ولیکون من الموقنین».^{۸۰}

استاد سبحانی اشکال دیگری را به طور گذرا مطرح کرده است:

در اینکه برخی از شخصیت‌های والا می‌توانند علاوه بر هدایت تشریحی، دارای هدایت تکوینی گردند سخنی نیست، هرچند اثبات آن نیاز به دلیل قطعی دارد، ولی تفسیر امام به کسی که دارای چنین هدایت تکوینی است شاهد روشن ندارد.^{۸۱}

در اینجا شواهدی را که علامه رحمته نقل کرده دوباره تکرار نمی‌کنیم و خوانندگان را به آن قسمت ارجاع می‌دهیم. در ضمن، خود استاد سبحانی امامت را بالاترین مقام برشمرده و گفته است که فقط برخی از انبیا به آن رسیدند. اگر چنین است و خود وی نیز می‌پذیرد که برخی از انسانهای والا دارای هدایت تکوینی هستند، پس چه انسانی والاتر از امام؟ اگر امام این هدایت را نداشته باشد، دیگر چه کسی می‌تواند شایستگی چنین مقامی را دارا باشد؟ پس کسی که قائل است امامت بالاترین مقامی است که به برخی انبیا داده شده و همچنین قائل است که برخی از انسانهای والا دارای مقام هدایت تکوینی هستند، در واقع پذیرفته که امام دارای هدایت تکوینی است.

ذ) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از بحث امامت

می‌توان در یک جمع‌بندی کلی برخی نتایج را از آنچه آوردیم استخراج نمود که فهرست‌وار

به آنها می‌پردازیم:

۱. در بین علمای اهل سنت کمتر کسی بین امامت و نبوت فرق قائل شده، ولی اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه امامت در این آیه را غیر از نبوت و مقامی بالاتر از نبوت تلقی نموده‌اند.
۲. ادله مفسران شیعه برای اثبات متفاوت بودن امامت با نبوت بسیار قوی‌تر و مورد پسندتر از ادله علمای اهل سنت است.
۳. مفسران شیعه در این قسمت از آیه بسیار مفصل و عمیق وارد بحث شده‌اند، اما بیشتر مفسران اهل سنت به طور مجمل از کنار بحث گذشته‌اند.
۴. آنچه باعث عمق مباحث تفسیری علمای شیعه در این آیه شده، به نظر می‌رسد معارف بلندی است که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به دست علما رسیده و آنها این مطالب را پرورش بیشتری داده‌اند.
۵. با اینکه علمای شیعه در اصل متفاوت بودن امامت با نبوت تقریباً اتفاق آرا دارند، ولی در تفسیر معنا و مفهوم امامت با همدیگر اختلاف نظر دارند.
۶. به نظر می‌رسد بهترین و عمیق‌ترین دیدگاهی که در مورد امامت ارائه شده، دیدگاه کسانی است که قائل‌اند امام کسی است که دارای هدایت تکوینی (ایصال به مطلوب) است. این دیدگاه در عین حال که شامل امتیازات نظریات قبلی خود است، امتیاز ویژه خود را نیز داراست.
۷. عده‌ای قابل توجه از مفسران شیعه تلاش کرده‌اند از امامت تفسیری ارائه دهند که ملازم با نبوت نباشد تا بتواند امامان بعد از پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز در بر گیرد.
۸. روش تفسیر قرآن به قرآن در مورد این آیه در تفاسیر شیعه بسیار نمایان‌تر و پررنگ‌تر از تفاسیر اهل سنت بوده است.
۹. در منابع حدیثی شیعه در تفسیر امامت احادیث متعدد وارد شده، ولی در منابع حدیثی اهل سنت در ذیل این بخش از آیه هیچ حدیثی به چشم نمی‌خورد.
۱۰. بسیار جای تعجب است که در بخش تفسیر کلمات، از صحابه و تابعین اقوال متعدد و متنوع نقل شده است، ولی در مورد این بخش از آیه از اقوال آنها نکته خاصی به چشم نمی‌خورد؛ در حالی که توقع می‌رفت در اینجا نیز مانند بخش قبلی از آنها سخنان متعدد نقل گردد.
۱۱. تفسیر امامت هرچه باشد، در نتیجه فهمیده می‌شود که رهبری جامعه مقامی حساس و حائز اهمیت است که تا کسی آزمونه‌های متعدد را پشت سر نگذاشته باشد، نباید او را در سمت رهبری قرار داد.
۱۲. قرآن برای رهبری جامعه و الگوهای رفتاری و گفتاری بین خوبها، بهترینها را ترجیح می‌دهد.

۱۳. تمام مفسران، چه شیعه و چه سنی، تفسیرشان از امامت هرچه باشد، برای حضرت ابراهیم علیه السلام جایگاه ویژه قائل شده‌اند. حتی فراتر از این، همه ادیان الهی احترام ویژه‌ای برای ایشان قائل هستند که شاید این اتفاق نظر در مورد عظمت وی یکی از آثار امامت وی باشد. بالاخره هر کسی به طور آشکار یا ضمنی می‌پذیرد که ابراهیم علیه السلام با بسیاری از پیامبران فرق داشت و از جایگاه خاصی برخوردار بود. به نظر می‌رسد علت این عظمت همان مقام امامتی بود که وی در اواخر عمر شریف خود به آن دست یافت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتها:

۱. بقره: ۱۲۴.
۲. تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۹۰.
۳. آلوسی بغدادی، شهاب‌الدین سید محمود، تفسیر روح المعانی (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۳۷.
۴. رضا، محمدرشید، المنار، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۳۶۹.
۵. بقره: ۱۲۴.
۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۲۹.
۷. بیضاوی ج ۱، ص ۱۰۴.
۸. ابی‌السعود، محمد بن مصطفی، تفسیر ابی‌السعود، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۹۳.
۹. مراغی احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۳-۱، ص ۲۰۹-۲۱۰.
۱۰. تفسیر القرطبی ج ۲، ص ۱۰۷.
۱۱. قطب، سید بن قطب ابن ابراهیم شادلی، فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، قاهره، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۱۳.
۱۲. حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، قاهره، دارالسلاح، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۶۶.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۸۰: انوار العرفان ج ۳، ص ۳۱.
۱۴. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به تفاسیر: طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۷۲؛ سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۲۲۱؛ شیرازی، ناصر مکارم، پیام قرآن، قم، انتشارات نشر جوان، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۱؛ بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶۴ به بعد و... .
۱۵. بقره: ۱۲۶.
۱۶. ابراهیم: ۳۹.
۱۷. تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۸۹.
۱۸. روح المعانی، ج ۱، ص ۳۳۷.
۱۹. آملی، عبدا... جوادی، تسنیم، قم، اسوه، ج ۱، ۱۳۸۳، ج ۶ ص ۴۴۵.
۲۰. انعام: ۹۰.
۲۱. تسنیم، ج ۶ ص ۴۴۸.
۲۲. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۰۷.
۲۳. تسنیم، ج ۶ ص ۴۴۳.
۲۴. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۰.

طبر

۲۵. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۴۲.
۲۶. *مواهب الرحمن*، ج ۲، ص ۱۰؛ مغنیه، محمد جواد، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۹۷.
۲۷. کاشانی، ملافتح الله، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۲۷۶.
۲۸. کاشفی سبزواری، حسین بن علی، *مواهب علیه*، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۴.
۲۹. *انبیاء*: ۷۳.
۳۰. *سجده*: ۲۴.
۳۱. فضل الله، سیدمحمدحسین، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دارالملاک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۱۱-۱۲.
۳۲. *نساء*: ۵۴.
۳۳. کافی، باب «ان اعمه و لاه الامر»، ص ۲۰۶، ج ۲.
۳۴. سیوطی، جلال الدین، *درالمنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۷۳.
۳۵. *منشور جاوید*، ج ۵، ص ۲۴۹-۲۶۵ (با تلخیص).
۳۶. *حجر*: ۵۵.
۳۷. *هود*: ۷۱-۷۳.
۳۸. *صافات*: ۱۰۶.
۳۹. *ابراهیم*: ۳۹.
۴۰. *المیزان*، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۶۸.
۴۱. *انبیاء*: ۷۲-۷۳.
۴۲. *سجده*: ۲۴.
۴۳. *یس*: ۸۲-۸۳.
۴۴. *قمر*: ۵۰.
۴۵. *ابراهیم*: ۴.
۴۶. *غافر*: ۳۸.
۴۷. *سجده*: ۲۴.
۴۸. *انعام*: ۷۵.
۴۹. *تکوتر*: ۵-۶.
۵۰. *مطففین*: ۱۴-۲۱.
۵۱. *المیزان*، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۶۶.
۵۲. *پیام قرآن*، ج ۹، ص ۳۰.
۵۳. *مخزن العرفان*، ج ۲، ص ۶۶.

۵۴. تسنیم، ج ۶ ص ۴۶۱.
۵۵. تفسیر روشن، ج ۲، ص ۱۷۴.
۵۶. نساء: ۶۴.
۵۷. المیزان، ج ۱، ص ۳۷۲.
۵۸. تسنیم، ج ۶ ص ۴۴۸.
۵۹. نحل: ۳۶.
۶۰. انعام: ۹۰.
۶۱. من وحی القرآن، ج ۳، ص ۱۲.
۶۲. حجر: ۵۳-۵۵.
۶۳. المیزان، ج ۱، ص ۳۶۹.
۶۴. نحل: ۹۰.
۶۵. یس: ۸۲.
۶۶. تسنیم، ج ۶ ص ۴۶۵-۴۶۶.
۶۷. قمر: ۵۰.
۶۸. نساء: ۶۴.
۶۹. منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۵۲.
۷۰. آل عمران: ۲۶.
۷۱. بقره: ۲۵۱.
۷۲. بقره: ۲۵۸.
۷۳. تسنیم، ج ۶ ص ۴۵۴-۴۵۹.
۷۴. منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۴۳.
۷۵. المیزان، ج ۱، ص ۳۶۷.
۷۶. نساء: ۱۶۵.
۷۷. تسنیم، ج ۶ ص ۴۶۶.
۷۸. سجدہ: ۲۴.
۷۹. المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.
۸۰. انعام: ۷۵.
۸۱. منشور جاوید ج ۵، ص ۲۴۱.



طهر

سال هشتم - شماره ۲۷ - بهار ۱۳۸۸